

هیس! زنان هم فریاد می‌زنند

فرشته محمدقاسمی

در یک صبح باران خورده‌ی کرونایی بعد از انجام کارهای روزانه می‌خواستم برای قدم زدن به پارک نزدیک منزل بروم ناگاه تلفن زنگ زد. دوستم بود. بعد از احوالپرسی و انتقال کلی انرژی منفی پرسید: راستی حرف‌هایم را نوشتی؟ گفتم: نه راستش می‌ترسم به غرور مردان ایلامی بر بخورد؟

به گریه افتاد و گفت: می‌دانم فایده‌ای ندارد ولی دوست داشتم حداقل داستان من و امثال مرا یکی بنویسد تا شاید کمی فقط کمی سبک شوم!

سعی کردم با سخنان همیشگی تکراری کمی آرامش کنم ولی فایده‌ای نداشت!

خداحافظی کرد و مکالمه پایان یافت. بی‌اختیار نشستم، به فکر فرو رفتم! نه انگار دیگر نمی‌شود نوشت!

به یاد خانم..... و خانم..... و خانم..... و خانم..... و چندین خانم دیگر افتادم که بعضی‌ها تلفنی و بعضی‌ها حضوری سالیان سال است از من خواسته بودند مطلبی در این مورد بنویسم و امروز هم این مکالمه مرا بر آن داشت که با عذرخواهی از مردان غیور سرزمینم و مردان استوار ایلامی، با پوزش از تمامی مردانی که در روزهای بیماری همسرانشان پرستارانی دلسوزند و بهتر است بگویم با عذرخواهی ویژه از مردان مردی که پای سفره‌ی پریشانی دل همسرانشان می‌نشینند و یارِ آنانند نه بار! این مطالب را بنویسم:

بیچه که بودم گاهی از مادرم می‌شنیدم می‌گفت: «مرد از برگ گل ظریف‌تر و شکننده‌تر است» بزرگتر که شدم در کوچه هنگام بازی با هم سن و سالان از پسران می‌شنیدم: «پسرا شیرین مثل شمشیرن، دخترا موشن مثل خرگوشن».

باز هم خواسته و ناخواسته بزرگتر شدم ازدواج کردم وارد زندگی و اجتماع شدم آنجا در طول مسیر زندگی می‌دیدم که دختران بعد از ازدواج در دلشان این جمله نقش می‌بندد:

«دستم را بگیر و یاورم باش که این راه فقط با تو به پایان می‌رسد».

و همان گونه که انسان در نماز به چپ و راست نمی‌نگرد؛ تنها عشق هر زن همسرش می‌شود و بس! و به اطراف بی‌توجه می‌شود.

ولی آیا واقعاً آقایان هم همین گونه‌اند؟!

در جاده‌ی زندگی دیدم جمله‌ی مادرم در مورد شکنندگی مردان درست‌تر است و همین مردان برای پوشاندن ضعف شکنندگی، صدایشان را بلند می‌کنند. و بانوان صبور و آبرومند ایلامی برای آن که آبروی همسرشان خدشه‌دار نشود چه صبوری‌ها که نکردند و چه خون دل‌ها که نخوردند!

مردانی را می‌شناسم که هر جا کم آوردند بی‌رحمانه! از زیر بار مسئولیت زندگی به راحتی شانه خالی کرده مانند ستون‌های ترک خورده‌ای که فرو بریزند فرو ریختند و دیگر انگار نه انگار تعهدی دارند!!! و زنانشان ریخته‌های ستون را سرجای خود گذاشته و خود تکیه‌گاه ستون شده‌اند. زنانشان با بار مسئولیت زندگی، بار فرزندان کوچک و بزرگ، دانش‌آموز و دانشجو و... تنها می‌مانند و هر گاه همین مردان درباره‌ی همسرشان صحبت می‌کنند تحقیرآمیز او را «ژن» یا «ژنم» می‌نامند - ژن در کردی یعنی زن - و دریغ از کلمه‌ای احترام‌آمیز که همسرشان دلخوش شود. مردان در دلشان همسری کامل می‌خواهند بانویی که هم زیبا باشد هم شیک و کم خرج باشد آشپز و خانه‌دار و کدبانو و همه چیز تمام باشد؛ ولی خودشان چه؟ آیا به خواسته‌های همسرشان هم توجه دارند؟ آیا اصلاً با او صحبت می‌کنند؟ آیا به او محبت می‌کنند؟ متأسفانه هم آقا هم خانم هر کدام منتظر است دیگری پیشقدم شود. نسل ما در فرهنگ کرد این را واقعاً نیاموخته‌اند!

اکثر مردان ایلامی فکر می‌کنند هر چه خشن‌تر و جدی‌تر باشند بهتر است پس حتی صحبت‌ها و تعارفات و دلسوزی‌هایشان هم آنقدر خشن است که دختران بسیاری را می‌شناسم فقط برای فرار از محیط خشن خانه، دانشگاه شهر دیگری را برای تحصیل بر می‌گزینند یا به دنبال آرامش ازدواج عجولانه‌ای دارند.

خانمی می‌گفت: مدتی بود به سر و صدا حساس شده بود و هر بار که از همسرش می‌خواست صدای تلویزیون را کم کند با پرخاش و اعتراض ایشان روبه‌رو می‌شد نه با همراهی! و این سر و صدای تلویزیون، آن هم تکرار همه‌ی اخبارها با صدای بلند، برای او کابوسی شده بود چون واقعاً آزارش می‌داد و متأسفانه همسرش او را درک نمی‌کرد.

خانمی دیگر می‌گفت: از اوایل ازدواج تاکنون همسرش چند وقت یکبار به او یادآور می‌شود که مبادا بیمار شوی من حوصله‌ی پرستاری از ترا ندارم!

فقط خودتان قضاوت بفرمایید این سخن چه تأثیری بر روح و روان انسان می‌گذارد؟!

خانمی دیگر که همسرش استاد دانشگاه است آنقدر از بدخلقی‌های همسرش تعریف کرد و در آخر ادامه داد که حتی یکبار همسرش بینی‌اش را شکسته و ایشان برای آنکه مبادا آشنایی او را ببیند برای درمان به کرمانشاه می‌رفته و در آخر چون از سر و صدای دعوای منزل و فریاد کشیدن‌های همسرش، از همسایگان خجالت کشیده مجبور به ترک ایلام شده و در شهری دور اقامت گزیده‌اند و اکنون می‌گفت: خیالم راحت است آنجا کسی ما را نمی‌شناسد!

خانمی دیگر برای تولد فرزند سومش که دختر بود به بیمارستان می‌رود و بستری می‌شود؛ با همسرش در همان ایام با خانمی دیگر به ماه عسل می‌رود و بعد از یکسال شرمنده و سرافکننده نزد همسر باز می‌گردد و می‌گوید فهمیده زن بد آدا، انگشتی پا است و اشتباه کرده و انتظار دارد همسرش او را ببخشد. آن بانو هم به خاطر فرزندانش از خطای شوهر چشم پوشید.

خانمی دیگر می‌گفت: شوهرم مدتی است بعد از بازنشستگی افسردگی شدید گرفته و شکاک شده رفت و آمدهایم را کنترل می‌کند حتی برایم بپا گذاشته و گوشی تلفنم را یواشکی چک می‌کند. فقط و فقط تلویزیون نگاه می‌کند و ارتباطش را با همه‌ی دوستان و اقوام قطع کرده حتی ارتباط تلفنی هم ندارد. در مراسم شادی یا عزای هیچ کس شرکت نمی‌کند مگر در موارد بسیار بسیار معدودی که خودش تشخیص دهد و ارتباطش فقط محدود به خانواده‌ی خودش است. (لازم به ذکر است سخنان این خانم مربوط به قبل از ایام کروناست که مراسم فاتحه و عروسی برقرار بود).

این آقای محترم ارتباط تلفنی خانمش را به شدت چک می‌کند. هر چند خانم از او می‌خواهد به مشاور مراجعه کنند امتناع می‌کند.

حالا شما قضاوت بفرمایید. آری! به فرموده‌ی حضرت علی(ع) بزرگترین جهل توهم دانایی است. دکتر انوشه به سخن جالبی اشاره نموده‌اند: گاه انسان در سفرش فقط مسیر برایش مهم است نه همراهان مانند سفری که انسان با تور می‌رود. گاه همراه مهم است نه راه. مثلاً کسی به دوستش می‌گوید بیا برویم بیرون. مهم نیست کجا برویم مهم این است که ساعتی را با هم باشیم؛ ولی در ازدواج هم، راه مهم است هم همراه! قابل توجه آقایانی که سال‌ها از ازدواجشان می‌گذرد ولی هنوز راه زندگی برایشان مشخص نیست و حتی خودشان هم نمی‌دانند که چه می‌کنند؟! و بیچاره زن و فرزند در چنین کشتی سرگردانی در اقیانوس زندگی شناورند و هراسان و بیمناک از آینده؟ چون واقعاً تکلیفشان روشن نیست!!

خوب می‌دانید که زنان دلشان طاقچه ندارد و نمی‌توانند چیزی را در دل نگه دارند و حتماً باید با یکی درد دل کنند. و اینک سخنان آن بانوان دل شکسته از زبان قلم:

مرد من! من از تو مردترم وقتی که بعد از مدتها نبودنت (به دلیل تحصیلات یا مأموریت یا...) به منزل بر می‌گشتی و صبح روز بعد با دوستانت به تفریح و کوه می‌رفتی! و از افکار و خواسته‌های زن و فرزندانت غافل بودی!

من از تو مردترم وقتی که تو فریاد می کشیدی و داد می زدی و من در و پنجره ها را می بستم که مبادا همسایه صدایت را بشنود!  
من از تو مردترم وقتی که برای تنبیه خرجی را کم می کردی ولی من صورت خود را با سیلی سرخ نگه داشتم!  
من از تو مردترم وقتی هنوز بیمار نشده تو اعلام می کردی که من پرستاری نمی کنم و حوصله ی بیماری ندارم ولی وقتی تو بیمار شدی من حتی به رویت نیاورده و پرستارت شدم!

من از تو مردترم وقتی که فرزندمان در تب می سوخت تو لباس پوشیده بی توجه به وضع منزل تنهایمان گذاشتی!  
من از تو مردترم وقتی بعد از صرف غذا کنار کشیدی و فکر کردی در جمع کردن سفره وظیفه ای نداری!  
من از تو مردترم وقتی فکر کردی تمیزی خانه و بهداشت منزل فقط وظیفه من است و تو فقط مردی و سهمی نداری!  
من از تو مردترم وقتی ظرف تخمه و بشقاب میوه ات را در همان جا رها می کنی و فکر می کنی وظیفه ی من است آن را بردارم.  
من از تو مردترم هربار که جلوی غیر به من توهین کردی و تحقیرم کردی مردتر بودم که جوابت را ندادم.  
من از تو مردترم هربار که تو دوباره ی ازدواج مجدد و زن صیغه ای به راحتی در حضور خودم صحبت کردی و من خیلی مردتر بودم که جوابت را ندادم، شرم زنانگی ام مانع از پاسخگویی بود ولی در درون له شدم.

من از تو مردترم هر بار که من تنها راهی جاده ها شدم و تو در خانه بی دلیل موجهی ماندی و تنهایم گذاشتی!  
من از تو مردترم هرگاه که جلوی دیگران مرا دروغگو خطاب کردی فقط چون جوگیر شده بود.  
من از تو مردترم هر بار که بی توجه به ما، منزل را ترک کردی و از افکار و علایق ما هیچ نپرسیدی و فکر کردی فقط خرید مایحتاج خانه وظیفه ی توست و دیگر وظیفه ای در قبال ما نداری!

به قول شهریار: زندگی خسته کند گر همه یکسان گذرد- رنج هم گر به تنوع رود آسان گذرد

و از تو مردترم هربار که گفتی: از خانه ام بیرون برو... و من بیرون نرفتم!!

و ما مردان و زنان ایلامی از قدیم آموخته ایم که زن و شوهر کفش تنگ و گشاد نیستند که بشود عوضشان کرد ولی ای کاش به مردانمان هم می آموختند: زن دنده ی کج است برای اصلاح زن باید با ملاطفت رفتار کرد و از خشونت پرهیز نمود چرا که زن حکم دنده ی کج را دارد اگر بخواهی راستش کنی می شکند. به قول نظامی: زن افکندن نباشد مرد رایی- خود افکن باشد اگر مردی نمایی

و خلاصه اینکه: به قول ضرب الثل معروف: سیل صورت خود را نمی تواند بشوید\*

\* این مثل در مورد شخص به ظاهر قدرتمندی به کار می رود که توانایی انجام کارهای شخصی را ندارد.